

نقش دین در روابط سیاسی - نظامی خانات قپچاق و ایلخانان^۱

صالح پرگاری

دانشیار دانشگاه خوارزمی (دانشگاه تربیت معلم تهران)، گروه تاریخ، تهران ایران

مریم محمدی^۲

دانش آموخته دکتری دانشگاه خوارزمی (دانشگاه تربیت معلم تهران)، گروه تاریخ، تهران ایران

چکیده

خانات قپچاق و ایلخانان، دو حکومت مغولی بودند که اولی از تقسیم ماترک چنگیز خان و دومی از ادامه توسعه طلبی های مغولان به رهبری هلاکو در غرب به وجود آمد. خانات قپچاق که قبل از استقرار ایلخانان در ایران دارای نفوذ سیاسی بود قدرت یابی این حکومت را در جنوب قلمرو خود به ضرر حاکمیت و سیاست های ارضی شان دانسته و در پی بهانه های مختلف سیاسی، نظامی و مذهبی به اولین جنگ درون خاندانی مغولان با ایلخانان مبادرت نمود. در این میان، یکی از موضوعاتی که دستاویز این نخستین برخورد میان حکومت های مغولی قرار گرفت اختلاف های دینی برکای مسلمان و هلاکوی بودایی و نتایج حاصل از این اختلافها در روابط سیاسی و نظامی دو دولت بود. با این که اختلافات دو دولت از مسائل دیگری نیز ناشی می شد، اما رد پای دین در دوره های مختلف تا پایان عمر دو حکومت، به اشکال گوناگون و با قوت و ضعف در روابط آنان دیده می شد. این امر باعث شد تا خان های قپچاق قبل از مسلمان شدن ایلخانان بکوشند تا با اعلام جانبداری از اسلام و مسلمانان، علاوه بر کسب حمایت معنوی مسلمانان از دین و اشتراک های مذهبی خود با ممالیک، برای اتحاد مستحکم تر با این دولت در دشمنی با ایلخانان سود برند. با رسمی شدن اسلام در قلمرو ایلخانان، خان های قپچاق سعی کردند تا با در پیش گرفتن خط مشی ها و سیاست های دیگری، همچنان از دین و مسائل مربوط به آن در پیشبرد اهداف خود در برابر ایلخانان و نیز حفظ مناسبات با ممالیک سود برند و با این که عوامل سیاسی - نظامی، نقش مهمی در ایجاد و تداوم تنش در میان دو دولت داشت، دین نیز تا پایان عمر دو حکومت به ابزاری برای پیشبرد اهداف آنان تبدیل شد و در نهایت در کنار سایر عوامل، نقش مهمی در تحقق اهداف خانات قپچاق در قلمرو ایلخانان داشت.

کلیدواژه ها: خان های قپچاق، ایلخانان، ممالیک، روابط ایلخانان و خانات قپچاق.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۱۲.

۲. رایانامه: mmohammady44@yahoo.com

مقدمه

امپراتوری چنگیزخان (حک: ۶۰۶-۶۲۴هـ)، پیش از مرگ او بر اساس سنت مغولان، بین فرزندان او تقسیم شده بود. در این تقسیم، حدود خوارزم تا بلغار در روسیه جنوبی به جوچی (۶۲۳هـ)، نواحی ایمل و قوناق در ترکستان به اوقتای/اوقتای (۶۳۹هـ)، مغولستان در شرق قلمرو اگتای به تولوی و ترکستان غربی و ماوراءالنهر تا حدود جیحون به جغتای واگذار شد.^۱ پس از مرگ جوچی، سرزمین‌های متعلق به او، سهم پسرانش شد. در زمان فرمانروایی اگتای‌قآن (حک: ۶۲۴-۶۳۹هـ) با فتح نواحی جدید در غرب قلمرو باتو (حک: ۶۲۵-۶۵۳هـ)، جانشین جوچی، بر متصرفات این خاندان افزوده شد و باتو در این منطقه، حکومتی را بنیان نهاد که به خانات قیچاق^۲ مشهور شد.^۳ از سوی دیگر در عصر فرمانروایی منگوقاآن (حک: ۶۴۸-۶۵۷هـ)، هلاکو (حک: ۶۵۴-۶۶۳هـ) مأموریت یافت تا ولایاتی را که در غرب امپراتوری قرار داشت و از جیحون تا مصر را شامل می‌شد تحت حاکمیت خود درآورد.^۴ عملیات هلاکو در این حدود، باعث تأسیس حکومت ایلخانان شد.^۵ متصرفات ایلخانان، علاوه بر ایران و برخی نقاط دیگر، منطقه‌های جنوب رشته کوه‌های قفقاز یعنی آران، ارمنستان و گرجستان^۶ را نیز دربر می‌گرفت. در این دوره در ارمنستان، حکومت‌های محلی و سلسله باگراتیدی^۷ در گرجستان قدرت داشتند که تابع ایلخانان بودند و آران به عنوان یکی از مهم‌ترین نواحی قلمرو ایلخانان به

۱. جوینی، ۳۱-۳۲/۱؛ همدانی، ۳۰/۱؛ شبانکاره‌ای، ۲۴۶.

۲. باید گفت: در حالی که در منابع متقدم و اصیل فارسی از این دولت در دشت قیچاق و مناطق شمالی دریای خزر، با عنوان خانات دشت قیچاق یاد شده است؛ منابع اروپایی با توجه به رنگ زرد چادرهای این گروه از مغولان، از آن با عنوان «Golden Hord» نام برده‌اند و این عنوان در زبان فارسی به «اردوی زرین» و در زبان ترکی به «آلتین اردو» «Altın Ordu» ترجمه شده است.

۳. شبانکاره‌ای، ۲۴۶-۲۴۵؛ خواندمیر، جزء اول از مجلد سوم/۷۴.

۴. همدانی، ۹۷۴/۲.

5. Amitai-Periss, 13.

۶. این سرزمین‌ها (آران (آذربایجان کنونی)، ارمنستان و گرجستان) در حال حاضر منطقه قفقاز جنوبی یا ماوراء قفقاز نیز نامیده می‌شوند و شامل آن بخش از منطقه قفقاز می‌باشد که در جنوب رشته‌کوه‌های قفقاز قرار دارد (نک: امیراحمدیان، ۱۹-۲۰).

۷. سلسله باگراتیدی در سال ۷۸۶م (۱۶۹هـ)، توسط آشوت اول پایه‌گذاری شد. این سلسله در پی حملات مغولان به قفقاز جنوبی به تابعیت مغولان درآمد و پس از روی کار آمدن ایلخانان تابع این دولت شد (نک: Kirakos, P 31&Allen, V 1, P 113; Howarth, V 3, P 50 228).

طور مستقیم توسط آنان اداره می‌شد. این موضوع باعث شد تا ایلخانان با خانات قپچاق که مناطق شمالی کوه‌های قفقاز را در تصرف داشتند، از طریق شمال غربی قلمروشان نیز همسایه شوند.^۱

تسلط ایلخانان بر آرن، ارمنستان و گرجستان، اهداف توسعه‌طلبانه خانات قپچاق را در این منطقه با مشکل بزرگی روبرو ساخت و موجب شد تا روابطی توأم با تنش و جنگ، میان دو حکومت به وجود آید. با وجود این، یکی از نخستین علل اختلاف و جنگ میان این دو حکومت، اختلاف مذهبی بود که این عامل تا پایان حکومت ایلخانان به اشکال مختلفی در روابط این دولت و خانات قپچاق تاثیر گذاشت. از طرف دیگر، اختلافات دینی و بهره‌هایی که خانات قپچاق از این موضوع گرفت، باعث شد تا حکومت ممالیک مصر نیز به عنوان دولتی مسلمان و دشمن ایلخانان به مثابه عاملی دیگر در مناسبات خانات قپچاق و ایلخانان وارد شود و تا حدودی در این روابط تأثیرگذار گردد.

در این مقاله سعی شده است تا بر اساس گزارش‌های منابع به نقش دین و تأثیر آن در مناسبات سیاسی- نظامی دو دولت پرداخته شود.

زامامداری برکا و نقش دین در آغاز تنش در روابط خانات قپچاق و ایلخانان

اندکی پس از استقرار هلاکو در ایران، نخستین نشانه‌های برخورد میان حکومت ایلخانان و خانات قپچاق پدیدار شد و در سال ۶۶۰ هـ بین هلاکو و برکا، چهارمین حاکم این خان‌نشین (حک ۶۵۴-۶۶۶ هـ) جنگ درگرفت. درباره علل بروز این جنگ به عوامل مختلفی اشاره شده است؛^۲ یکی از موارد مهمی که برکا با طرح آن به جنگ با هلاکو مبادرت نمود رفتار نامناسب ایلخان در زمان فتح بغداد با خلیفه و مسلمانان بود. برکا بی‌حرمتی هلاکو به خلیفه و ضرورت

۱. ایلخانان از طریق شمال شرقی قلمروشان نیز با خانات قپچاق هم مرز بودند.

۲. در منابع به عواملی مانند مرگ مشکوک دو تن از شاهزادگان اولوس جوچی در اردوی هلاکو، انتساب سحر به یکی از آنها، عدم پرداخت بخشی از غنایم جنگی توسط هلاکو به دربار خانات قپچاق- آن طور که در دوره باتو مرسوم بود- و بالاخره موضع‌گیری متفاوت دو خاندان درباره انتخاب جانشین منگوقاآن اشاره شده است (همدانی، ۱۰۴۴/۲؛ خواندمیر، جزء اول از مجلد سوم/۱۰۱؛ ابن‌کثیر، ۲۳۴؛ رمزی، ۱/ ۴۲۰، Amitai-Periss، 80).

گرفتن انتقام خون خلیفه و مسلمانان از او را علت اقدامات جنگجویانه خود برضد هلاکو عنوان کرد.^۱

برکا، اولین پادشاه مغول بود که اسلام آورد.^۲ درباره اسلام آوردن او و چگونگی آن، گزارش‌های متفاوتی وجود دارد؛ جوزجانی اشاره دارد دایه مسلمان برکا در آشنایی او با دین اسلام سهم زیادی داشته است؛^۳ سپس او در جوانی نزد علمای خجند، با اسلام و تعالیم آن آشنا و سپس مسلمان شد.^۴ رمزی با مقایسه چند روایت در این مورد معتقد است که نجم‌الدین رازی گروهی از مریدان و شاگردان خود را جهت نشر شعائر و تعالیم اسلام و تبلیغ این دین به نقاط مختلف فرستاد. در این میان، سیف‌الدین باخرزی در بخارا مقیم شد و باعث مسلمانی او شد.^۵ بنا به قولی دیگر، بازرگانانی که جهت تجارت از بخارا به شهر سرای می‌آمدند، در آشنایی برکا با دین اسلام و گرایش او به آن مؤثر بوده‌اند.^۶ اما با استناد به سخن روبروک که در دوره باتو به دشت قیچاق سفر کرد درباره گرایش برکا به این دین می‌توان گفت اسلام آوردن او، مربوط به قبل از رسیدن به حکومت بوده است.^۷ از سوی دیگر، منابع گزارش‌هایی را درباره اهتمام او به انجام فرایض و شعایر دینی ارائه می‌کنند که نشان علاقه و توجه فراوانش به اسلام بوده است.^۸ در مقابل، گروسه معتقد است که گرایش برکا به اسلام به «سیاست و مخصوصاً سیاست خارجی برمی‌گردد».^۹ اگر بخشی از این سیاست خارجی، اختلافاتی باشد که بین او و هلاکو رخ داد^{۱۰} با توجه به آنچه درباره زمان اسلام آوردن برکا عنوان شد، می‌توان نتیجه گرفت که اسلام برکا صرفاً در جهت تحقق برنامه‌ها و اهداف سیاسی او نبوده است. در عین حال نمی‌توان منکر شد که اختلافات و منازعات بعدی میان او با هلاکو و مسائل جنبی آن، نظیر ضرورت اتحاد با ممالیک مصر به جهت مقابله بهتر و موثرتر با ایلخانان در تحکیم گرایش‌های

۱. ابوالفداء، ۴/۲۴۹؛ همدانی، ۲/۱۰۴۴؛ خواندمیر، جزء اول از مجلد سوم/ ۱۰۱.

۲. رمزی، ج ۱/ ۴۰۴؛ قلقشندی، ۳۰۹/۴.

۳. جوزجانی؛ همان، ج ۲، ص ۱۵۱.

۴. همانجا.

۵. رمزی؛ همان، ج ۱، ص ۴۰۶ و ابن دقماق، *نزهة الانام فی تاریخ الاسلام*، ص ۲۲۱.

۶. بار تولد؛ *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ص ۱۹۸ و Howarth, opcit, part2, p105.

7. Rubruck, 127.

۸. ابن کثیر، جزء الثالث عشر / ۲۴۹؛ ابن دقماق، ۱ / ۲۲۱.

۹. گروسه، ۶۵۰.

۱۰. جوزجانی، ۲ / ۲۱۸.

برکا به اسلام و استفاده از این دین در جهت اهداف سیاسی و نوع روابط با ایلخانان مؤثر بوده است.

برکا، زمانی اسلام آوردن که هنوز این دین، جایگاه و موقعیت مستحکم و مناسبی در میان مغولان پیدا نکرده بود و حتی مسلمانی او، باعث نارضایی و نگرانی برخی از خویشان او شد. از طرف دیگر، مسلمانان دشت قپچاق پس از تهاجم مغولان تا مدت‌ها در وضعی آشفته و اسفبار به سر می‌بردند و شرایط زندگی و پایگاه اجتماعی آنان، نسبت به قبل از یورش مغولان به دلیل همین شرایط و نیز رفتار نامناسب برخی از خان‌ها و امرای مغول با این گروه تفاوت کرده بود. در این میان، مسلمانان منتظر فرصت‌های بسیار جزئی بودند تا از آن به نفع خود بهره‌برند؛ برکا یکی از یکی از افراد برجسته و قدرتمندی بود که می‌توانست به خوبی به هم‌کیشان خود کمک کند. او خانی، مقتدر بود که می‌توانست با ابراز هواداری از مسلمانان در بهبود وضعی این گروه مؤثر باشد. در مقابل، برکا نیز به حمایت و پشتیبانی مسلمانان از خود نیاز داشت. به عبارت دیگر این نیاز و همدلی دو جانبه بود که باعث شد برکا پس از جلوس بر تخت به بخارا رفته مراتب احترام و ارادت خود را به علمای برجسته این شهر ابراز دارد.^۱ او سفرایی نیز نزد خلیفه عباسی مستعصم (حک: ۶۴۰-۶۵۴ هـ) به بغداد فرستاد و اعتقاد خود را به دین اسلام به خلیفه ابراز داشت.^۲ حمایت و جانبداری برکا از مسلمانان باعث شده بود تا برکا برکا نیز مورد احترام مسلمانان قرار گرفته، پایگاهی خاص در میان آنان کسب کند، به گونه‌ای که آنان برکا را به‌عنوان فرمانروای مسلمان به رسمیت شناختند، مثلاً بنا بر گزارش جوزجانی با درگذشت منگوقاآن در سال ۶۵۸ هـ «در جمله شهرهای شرق و غرب و بلاد عجم و ماوراءالنهر و خراسان خطبه بنام برکاخان خواندند».^۳

با استقرار هلاکو در ایران و با توجه به اختلافاتی که خان دشت قپچاق با ایلخان پیدا کرد، نیاز برکا به حمایت مسلمانان، حتی در حد حمایتی معنوی بیشتر شد. اگر قبل از این، برکا به پشتگرمی هم‌کیشان خود، در برابر خاندان غیرمسلمان چنگیزی و یا رعایای مسیحی‌اش نیازمند بود، اکنون او با مخالفت دشمنی مهم‌تر، یعنی ایلخانان مواجه بود که بیشترین شمار رعایایش را مسلمانان تشکیل می‌دادند و برکا می‌توانست روی جانبداری مسلمانان ایران نیز

۱. همان، ۲/۲۱۶.

۲. همان، ۲/۲۱۶.

۳. جوزجانی، ۲/۲۱۸.

حساب کند. برکا با علم به جایگاه خاص مذهبی و سیاسی خلیفه در بین اکثر مسلمانان قصد داشت تا با جانب‌داری از او و موضع‌گیری در مقابل هلاکو، مشروعیتی کسب نماید که به وسیله آن، دست‌کم از حمایت معنوی بیشتر مسلمانان و پایگاه و موقعیتی در‌خور و مناسب در جهان اسلام برخوردار شود.

اگر تنها دلیل اختلاف و دشمنی برکا با هلاکو، اعتراض او به رفتار ناپسند هلاکو در تعامل با خلیفه و مسلمانان بود، داوری درباره این ادعای خان دشت قپچاق راحت‌تر به نظر می‌رسید؛ اما همان‌گونه که اشاره شد، عوامل چندی به برخورد نیروهای او و هلاکو منجر شد و بنابراین داوری در مورد این مسأله چندان آسان نیست. در اینجاست که آنچه، گروسه آن را «سیاست یا سیاست خارجی» برکا عنوان می‌کند، چهره می‌نماید، به‌خصوص این‌که بنا به نقل جوزجانی، برکا از گذشته، مراداتی با خلیفه داشت و سفرایی نیز به بغداد گسیل نموده و حتی در دوره زمامداری باتو، خلیفه با اطلاع از مسلمان بودن برکا، دو بار هدایایی برای او به سرای فرستاده بود.^۱

یکی دیگر از بهره‌های برکا از سیاست مذهبی، نزدیکی و اتحاد او با ممالیک بود، زیرا به دلیل سیاست‌های توسعه‌ارزی ایلخانان در غرب و مزاحمت‌هایی که از جانب آنان، متصرفات ممالیک بود این دولت، یکی از مهمترین دشمنان ایلخانان محسوب می‌شد. وجود یک دشمن واحد، یعنی ایلخانان و نقش مهمی که یک اتحاد مشترک می‌توانست برضد آن ایفا نماید، ممالیک و خانات قپچاق را به یکدیگر نزدیک کرد.^۲ در این میان، از طرفی، اعتقادات مذهبی مشترک میان برکا و سلطان مملوک-بیرس-(حک: ۶۵۸-۶۷۶ هـ) می‌توانست پیوند محکم‌تری میان آنان ایجاد نماید و باعث شود تا مهر تأییدی مذهبی نیز به اقدامات این دو دولت مسلمان برضد ایلخانان غیر مسلمان زند و سرانجام این اتحاد دست‌کم به انزوای برکا در میان حکومت‌های مغول پایان دهد.^۳ بدین ترتیب در سال ۶۶۱ هـ پیمانی، بین برکا و بیرس با محوریت دشمنی با ایلخانان بسته شد. در نامه‌ای که به دنبال این پیمان از سوی بیرس به برکا ارسال شد، او برکا را در میان قومش به پیامبر(ص) در میان قریش تشبیه کرد.^۴ تصریح سلطان مملوک به‌وجود چنین جایگاهی برای خان دشت قپچاق، نشان می‌دهد که این اتحاد و

۱. ساندرز، ۱۵۳.

۲. مقریزی، جزء اول/۴۹۵؛ قلقشندی، ۴/۴۷۳؛ گروسه، ۱۵۲.

۳. رشیدوو، ۱۱۵.

۴. ابن‌الظاهر، ۱۳۹ و ۸۹-۸۸.

تداوم مناسبات با خانات قپچاق بر پایه اشتراک‌های مذهبی و در جهت پیشبرد اهداف سیاسی، تا چه اندازه برای ممالیک اهمیت داشته است. به دنبال این وقایع، مناسبات نزدیکی نیز، بین برکا و خلیفه عباسی مستقر در قاهره برقرار شد^۱ و خلیفه الحاکم بامرالله (۷۰۱د ه)، او را به جهاد و حفظ منافع مسلمین تحریض و حمایت خود را از برکا و دیگر کسانی که خلیفه را به رسمیت شناختند، اعلام و آنان را دعا کرد.^۲

با این که به نظر می‌رسد قاهره و سرای^۳ «بر اساس ایمان اسلامی مشترک» روابط خود را با یکدیگر مستحکم نمودند،^۴ ولی در عمل، دلایل سیاسی و نظامی سهم اصلی را در این مراودات به خود اختصاص داده بود، زیرا عامل اصلی و بسیار مهمی که به درگیری خانات قپچاق و ایلخانان دامن می‌زد اختلافات ارضی و سیاست توسعه‌طلبی این خان‌نشین در آران، ارمنستان، گرجستان (نواحی جنوبی قفقاز) و آذربایجان بود.^۵ توجه خانات قپچاق به این مناطق در پیروی از سیاست خارجی این دولت بود که بر دستیابی بر نواحی مهم و راهبردی، مراتع غنی و راه‌های بازرگانی و کاروان‌رو این نواحی متمرکز شده بود.^۶ الحاق این مناطق و آناتولی که که می‌توانست در بهبود و پیشرفت اقتصادی و سیاسی خانات قپچاق مؤثر باشد، از سویی و قدرت روزافزون هلاکو از سوی دیگر باعث شد تا برکا در سیاست خارجی، توسعه‌طلبی در مرزهای جنوبی را از راه‌های مختلف، حتی به‌کارگیری سیاست‌ها و راه‌کارهای مذهبی نیز اعمال نماید.^۷

در چنین شرایطی، طرح موضوع بدرفتاری هلاکو با خلیفه و مسلمانان و نزدیکی به ممالیک بر اساس عقاید دینی مشترک و تأیید برکا از سوی خلیفه عباسی مصر می‌توانست به برخوردهای توسعه‌طلبانه برکا، مشروعیت دینی ببخشد و باعث محبوبیت و استحکام پایگاه او در میان مسلمانان شود.^۸ در صورتی که برخی دیگر از حوادث نشان می‌دهد که بدرفتاری هلاکو

۱. همدانی، ۱۰۴۴/۲؛ قلقشندی، ۴۷۳/۴؛ مقریزی، ۴۹۵/۱؛ Yakubovskiy, 57.

۲. ابن عبدالطاهر، ۱۴۹-۱۴۷؛ یونینی، ۳۷۹/۲.

۳. پایتخت خانات قپچاق که به دستور باتو ساخته شد.

۴. ساندرز، ۱۵۳.

۵. همانجا.

۶. مورگان، ۱۷۴ - ۱۷۳؛ Halperin, 27.

۷. ساندرز، ۱۵۳.

۸. مورگان، ۱۸۹؛ ویلتس، ۱۴۴.

هلاکو با خلیفه و کشتار مسلمانان، برای برکا بهانه‌ای برای دستیابی به هدف بزرگ‌تر، یعنی تحقق مطامع ارضی بوده است، زیرا مسلمانی برکا باعث نشد تا او در سیاست خارجی خود، از حمایت حاکمان غیر مسلمان، جهت پیشبرد سیاست‌های خود صرف‌نظر نماید. همان‌گونه که اعتقاد به اسلام، باعث تعصب او در مسائل مذهبی نشد.^۱ به عنوان نمونه، او درصدد برآمد از تیرگی روابط هلاکو و داوود پنجم (داوود نرین حک: ۶۴۲-۶۹۰ هـ)، پادشاه ناحیه ایمرتی سلسله باگراتیدی گرجستان که تابع ایلخانان محسوب می‌شد^۲ و به دلیل اجحاف‌های مالیاتی کارگزاران هلاکو شورش کرده بود به نفع خود استفاده کند.^۳ این موضوع در حالی بود که مسیحیان ارمنستان و گرجستان، دشمنی دیرینی با مسلمانان داشته^۴ و نقش برجسته و مهمی در کشتار مسلمانان در سپاه هلاکو به‌خصوص در تسخیر شهر بغداد ایفا نموده بودند.^۵

اختلافات میان ایلخانان و خانان قپچاق به نبرد سال ۶۶۰ هـ میان هلاکو و برکا و شکست خان دشت قپچاق منجر شد.^۶ برکا، بار دیگر در سال ۶۶۵ هـ به آران و گرجستان حمله برد. نکته مهم این است که این حمله پس از درگذشت هلاکو و در زمان حکومت اباقا (حک: ۶۶۳-۶۸۰ هـ) صورت گرفت.^۷ ادامه جنگ برکا با اباقا خان این نکته را تأیید می‌کند که بهانه‌های برکا از جمله مسائل مذهبی و دینی برای آغاز جنگ، دست‌آویزی برای اهداف ارضی-اش بوده و او صرفاً برای توجیه حملات خود و توسعه قلمروش به دنبال این بهانه‌ها بوده است. با وجود این، وقتی برکا در جنگ با اباقا به پیروزی‌هایی در آران و گرجستان دست یافت جهان اسلام از این موفقیت او در مقابل دولت غیر مسلمان ایران و در مقابل مسیحیان خوشحال شد.^۸ شد. این موضوع نشان می‌دهد که اقدامات برکا در میان حاکمان و مردم مسلمان هم‌چنان با مشروعیت همراه بود.

۱. بارتولد، ۱۹۷؛ ویلتس، ۱۵۲؛ گروسه، ۶۵۰؛ ساندرز، ۱۵۳.

۲. جونی، ۲۱۲/۱-۲۱۱؛ ساندرز، ۵۶۹؛ Kirakos, 315-316; Smbat Sparapet, 110; Het'um, 50-51.

3. Brosset, 1/548-547; Howarth, 3/111; Allen, 1/116.

۴. همدانی، ۴۳۸/۱.

۵. رانسیمان، ۳/۳۶؛ Kirakos, 315-316; Smbat Sparapet, 110; Het'um, 50-51.

۶. همدانی، ۱۰۴۴/۲-۱۰۴۶؛ خواندمیر، جزء اول از مجلد سوم / ۱۰۲؛ میرخواند، ۲۶۸/۵-۲۶۹.

۷. میرخواند، ج ۲۸۳/۵؛ همدانی، ۱۰۶۰/۲؛ خواندمیر، جزء اول از مجلد سوم / ۱۰۸.

۸. مستوفی، ۵۸۲-۵۸۱؛ میرخواند، ج ۲۸۳/۵؛ Howarth, 3/224.

حکومت منگو تیمور: به حاشیه رانده شدن دین اسلام و ادامه دشمنی با ایلخانان

پس از درگذشت برکا، منگوتیمور به حکومت رسید (حک: ۶۶۵-۶۸۲ هـ).^۱ با این که منگوتیمور نیز چون اباقا خان، شمن پرست بود و حداقل از نقطه نظر عقیدتی، دو خان مغول، اختلافی با یکدیگر نداشتند،^۲ اما تنش و جنگ میان آنان تا سال ۶۷۰ هـ ادامه یافت تا این که در این سال، دو دولت «از سر اضطرار» صلح کردند.^۳ این موضوع نیز دلیل خوبی بر این مدعاست که علل اصلی بروز درگیری میان دو دولت، نه اختلافات مذهبی و مسائل ناشی از آن که سیاست توسعه ارضی خانات قپچاق و ادعاهای آنان در آران، دیگر نواحی جنوبی قفقاز و آذربایجان بوده است. در مقابل، در این دوره نیز خط مشی برکا در مناسبات میان خانات قپچاق و مصر تداوم یافت. در همین رابطه، محی الدین بن عبدالظاهر گزارش می دهد که در سال ۶۶۷ هـ رسولی از سرای با پیام مرگ برکا و جلوس منگوتیمور بر تخت سلطنت به قاهره رفت. او علاوه بر رساندن پیام فوق از ملک ظاهر بیبرس خواست تا مناسبات دوستانه سرای - قاهره تداوم یابد.^۴ در دوم ذی القعدة سال ۶۶۸ هـ نیز سفیری از طرف منگوتیمور به قاهره آمد و اطمینان داد که سرای در روابطش با سایر دولت ها با دوستان ملک ظاهر، دوست و با دشمنان او چون گذشته دشمن می باشد.^۵ ارسال سفیر به دربار ممالیک مسلمان و طرح چنین موضوعی، با وجود شمن پرست بودن منگوتیمور، بیانگر آن است که اشتراکها و اهداف سیاسی و نظامی بیش از پیوندهای مذهبی در روابط خانات قپچاق با دول دیگر از جمله در دشمنی با اباقایی شمنی و دوستی با بیبرس مسلمان مؤثر بوده است.

۱. مستوفی، ۵۷۶؛ همدانی، ۷۴/۱؛ مقریزی، ۵۶۱؛ ساندرز، ۱۵۸.

۲. همدانی، ۱۰۶۲/۲؛ ساندرز، ۱۴۴ و ۱۴۳.

۳. ابن کثیر، جزء الثالث عشر / ۲۵۸-۲۵۵؛ همدانی، ۷۴۰ / ۱.

۴. ابن عبدالظاهر، ۳۳۵-۳۳۴.

۵. همان، ۴۰۰.

حکومت تدان منگو و آرامش در روابط خانان قیچاق و ایلخانان

با درگذشت منگوتیمور، برادرش تدان منگو (حک: ۶۸۲-۶۸۶هـ) به حکومت رسید. او، مسلمانی متشرع بود وی ابتدا در نامه‌ای که به مصر فرستاد، از دین و باورهای مشترک مذهبی خود با ممالیک سخن گفت و خواستار تداوم روابط حسنه با این دولت شد.^۱ نکته بسیار مهمی که درباره روابط خارجی تدان منگو وجود دارد این است که زمانی که او به حکومت رسید در ایران احمد تکودار (حک: ۶۸۰-۶۸۳هـ) که ایلخانی مسلمان بود قدرت را در دست داشت. می‌توان نتیجه گرفت که این نامه، تلویحا بیانگر آن بوده که تدان منگو بیش از خان‌های گذشته به نزدیکی و تداوم اتحاد با ممالیک در روابط خارجی خود به‌ویژه در مناسباتش با ایلخانان احتیاج داشت.

در اینجا، این سؤال مطرح می‌شود که چرا تدان منگو و یا احمد تکودار که هر دو مسلمانان بودند نکوشیدند با ارسال نامه مشابهی به هم در بهبود روابط میان خود اقدام کنند؟ در واقع احمد تکودار که سعی داشت تا روابط تیره ممالیک و ایلخانان را بهبود ببخشد، احتمالا بی‌میل نبود که از آرامش در مرزهای شمال غربی‌اش نیز اطمینان حاصل کند. او در سال ۶۸۱هـ هیأتی را نزد قلاوون (حک: ۶۷۷-۶۸۸هـ) فرستاد. این هیأت مأموریت داشت تا مراتب پای‌بندی احمد تکودار را به اسلام و مسائل شرعی و رواج آنها در جامعه به اطلاع سلطان مصر برساند و به علاقه ایلخان در صلح با همسایگانش و اتحاد با آنها اشاره نماید.^۲ گرچه سلطان قلاوون سعی کرد با پاسخ به نامه و ارسال هیأتی با خلعت‌های گرانبها، جواب مناسبی به اقدامات احمد تکودار دهد،^۳ اما این مناسبات از همین حد فراتر نرفت. نتیجه‌ای که می‌توان از این موضوع گرفت این است که سلطان مصر اسلام تکودار را تا حدود زیادی سیاسی تلقی و احساس می‌کرد که سران مغول ایران، هنوز آمادگی پذیرش اسلام را ندارند و در مقابل نظرات سلطان احمد مقاومت خواهند کرد و از طرف دیگر با توجه به اوضاع سیاسی ایران که در نهایت منجر به شورش علیه تکودار شد او را فاقد قدرت لازم می‌دانستند و به همین دلیل سعی چندانی در تغییر روابط دو دولت نکرد. احتمالا تدان منگو نیز با پیروی از مشی متحد خود احساس می‌کرد که از رابطه با احمد تکودار سودی نمی‌برد و یا این‌که نیم‌نگاهی نیز به تحقق

۱. مقریزی، ۱۶۱/۲-۱۵۷.

۲. قلقشندی، ۶۶/۷-۶۹؛ مقریزی، ۷۱۶/۱.

۳. قلقشندی، ۲۵۷/۷.

اهداف ارضی خانات قپچاق در شمال غربی قلمرو ایلیخانان داشت و برقراری رابطه با ایلیخان را مانع پی‌جویی این هدف می‌دانست. با توجه به این موضوع که در دوره تدان‌منگو، تهدیدی از جانب خانات قپچاق متوجه قلمرو ایلیخانان نشد، این احتمال را می‌توان داد که اشتراک مذهبی بین او و تکودار در کنار ضعف و ناشایستگی تدان‌منگو در اداره کشور به‌خصوص در سال‌های پایانی حکومت او که مقارن با زمامداری ارغون (۶۸۳-۶۹۰ هـ) بود، باعث عدم اقدام او برضد ایلیخانان شد. از طرف دیگر می‌توان احتمال داد که تکودار نیز تدان‌منگو را ضعیف‌تر از آن می‌دانست که در برقراری روابط حسنه با دولت او بکوشد. به‌خصوص اگر اسلام تکودار، اسلامی بیشتر سیاسی و کمتر اعتقادی تلقی شود این فکر به ذهن خطور می‌کند که در چنین شرایطی، بهره‌جویی از اشتراک‌های مذهبی در اتحاد با دولتی قدرتمند، مانند مصر و نه قدرتی ضعیف، مانند تدان‌منگو می‌توانست کارساز باشد. لازم به ذکر است تدان‌منگو پس از نزدیک به پنج سال حکومت، به دلیل بی‌کفایتی در امور به نفع برادرزاده‌اش - تولابوقا - از قدرت کنار زده شد (حک: ۶۸۶-۶۸۹ هـ).^۱ در مجموع می‌توان گفت دوره حکومت این دو خان از سال ۶۶۷ هـ تا روی کار آمدن تغتو، دوران آرامش در روابط دو دولت بود.^۲

زمامداری تغتو و حمایت از دولت مسیحی گرجستان در مقابل غازان خان

تغتو شمن پرست بود و سلطنت نسبتاً طولانی او (حک: ۶۹۱-۷۱۲ هـ) باعث شد تا اسلام در خانات قپچاق، برای مدتی در حاشیه قرار گیرد. با این همه، شیوه تسامح و مدارایی که تغتو نسبت به سایر ادیان در پیش‌گرفت و یا بنا بر نقل بعضی منابع، او در میان مذاهب مختلف، اسلام را بر سایر ادیان ترجیح می‌داد، باعث گرایش معدودی از اطرافیان این خان از جمله پسرش به این دین شد.^۳ در این زمان در ایران، ارغون‌خان بودایی، امور را در دست داشت. با این‌که اختلاف عقیدتی و دینی مانند دوره برکا و هلاکو وجود نداشت، هنوز مدت کوتاهی از روی کار آمدن این خان نمی‌گذشت که برخوردی میان دو دولت صورت گرفت،^۴ اما پس از آن، مناسبات ایران و خانات قپچاق تا مدتی پس از روی کار آمدن غازان خان به آرامی سپری شد.

۱. همدانی ۷۴۱/۱؛ رمزی، ۴۷۴/۱؛ القطبی الاهری، ۲۲۷؛ رمزی، ۴۷۴/۱؛ ابوالفداء، جزء الرابع/۲۲.

۲. ابوالفداء، جزء الرابع/۲۶؛ مستوفی، ۵۷۶؛ مقربزی، ۱/۷۱۶.

۳. رمزی، ۵۰۱ - ۵۰۰؛ ابوالفداء، جزء الرابع/۶۸.

۴. همدانی، ۱۱۷۷/۲؛ Bedrosian, 198.

علت این موضوع، درگیری‌های تفتو با یکی از امرای قدرتمند حکومتی به نام نوقای و تلاش برای حذف او از عرصه قدرت بود.^۱ در این میان، واقعه مهمی در ایران اتفاق افتاد و آن، مسلمان شدن غازان خان و رسمی شدن این دین در قلمرو ایلخانان بود.

مسلمان شدن غازان خان و اقدامات مذهبی او تأثیر بسزایی بر اوضاع منطقه گذاشت. در این میان پس از یک دوره کم‌رنگ شدن ادعاهای ارضی خانات قپچاق، این بار تفتو در تلاش برآمد تا به گونه دیگری از دین به عنوان ابزاری برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود بهره گیرد. توضیح اینکه با مسلمان شدن غازان خان (حک: ۶۹۴-۷۰۳هـ)، اوضاع مناطق مسیحی-نشین ارمنستان و گرجستان روی به وخامت نهاد. این روی داد فرصت خوبی برای تفتو بود تا از این شرایط برای پیشبرد مطامع خود استفاده نماید، زیرا صرف نظر از عکس العمل منفی ایلخان و کارگزاران مسلمانش در مقابل مسیحیان، اختلاف مذهبی نیز به خودی خود، باعث ایجاد تزلزل در روابط برخی از دولت‌های این منطقه و غازان خان شد. به دنبال اسلام آوردن غازان-خان، داوود هفتم (حک: ۶۹۱-۷۱۰هـ)، پادشاه باگراتیدی گرجستان حاضر نشد تا جهت اعلام اطاعت و بندگی به خدمت ایلخان رود. علت این ترس، عمدتاً حضور امیر نوروز که مسلمانی متعصب و دشمن سرسخت مسیحیان بود و نیز اقدامات سختگیرانه غازان برضد مسیحیان ذکر شده است.^۲

داوود هفتم پس از سرپیچی از فرمان غازان خان و با آگاهی از ادعاهای ارضی خانات قپچاق از دشمنی این دولت‌ها با یکدیگر، با اعزام برادرش وختانگ به سرای اعلام کرد که حاضر است تا در صورت تمایل تفتو به جنگ با ایلخانان، جاده و راه‌های مواصلاتی را به روی آنان باز کند.^۳ اسلام آوردن غازان خان و اقدامات نامناسب امرای مسلمان او در مناطق مسیحی‌نشین، بستر مناسبی را فراهم آورده بود تا آنان به راحتی از خان غیر مسلمانی که تعصبات خاصی در مقابل مسیحیان ندارد، حمایت نمایند. وختانگ به خوبی، توسط تفتو پذیرایی شد و خان به او قول داد تا در صورت همکاری، پاداش خوبی برای آنان در نظر گرفته شود. در شرایطی که اتحاد سیاسی-مذهبی خانات قپچاق و گرجستان برضد دین اسلام و دولت مسلمان غازان خان می‌توانست خطرات بسیاری برای حکومت ایلخانان در پی داشته باشد، ایلخان با اطلاع از تمرد

۱. همدانی، ۷۴۶/۱-۷۴۵؛ رمزی ۱/۴۸۴؛ ساندرز، ۱۵۸.

2. Orbelean, 1/263; Brosset, 1/ 616-617; Allen, 1/120.

۳. و صاف، ۳۹۹-۳۹۸.

داوود و روابط نزدیک او با تغتو ابتدا تلاش کرد تا از طریق نظامی و حمله به گرجستان، اوضاع را تحت کنترل درآورد،^۱ اما با مقاومت داوود و حمایت‌های تغتو از او که می‌توانست در اوضاع آشفته مذهبی و سیاسی ارمنستان و به‌خصوص گرجستان به ضرر دولت ایلخانان تمام شود، اقدام مهمی انجام داد و با خلع داوود از سلطنت و انتصاب برادرش جورج پنجم (حک: ۶۹۹-۷۰۱هـ) به حکومت گرجستان، بار دیگر اقتدار سیاسی ایلخانان را در قفقاز جنوبی تثبیت نمود.^۲

اوزبک: رسمی شدن اسلام در خانات قپچاق و تداوم تنش‌ها با ایلخانان مسلمان

با درگذشت تغتو، برادرزاده‌اش اوزبک به حکومت رسید (حک: ۷۱۳-۷۴۲هـ)،^۳ یکی از مهم‌ترین اقدامات محمد اوزبک، ملک مظفر غیاث‌الدین،^۴ رسمی نمودن دین اسلام و مذهب تسنن در خانات قپچاق بود.^۵ علاوه بر تعصب فراوان اوزبک به دین اسلام، به نظر می‌رسد اسلام آوردن غازان خان نیز بر سرنوشت این دین در خانات قپچاق تأثیر داشت، زیرا با رسمی شدن اسلام در ایران، مسلمانان این سرزمین به حمایت از ایلخانان متمایل شده دیگر ایلخانان را دشمن خود تلقی نمی‌کردند. این موضوع باعث شد تا ایلخانان مسلمان از نیروی معنوی قابل توجه و مهم مسلمانان برخوردار شوند و به علاوه دیگر، طرح موضوع دین در دشمنی ایلخانان و خانات قپچاق و یا مناسبات با دول دیگری چون ممالیک مصر و طرح اشتراکات دینی برای استحکام بیشتر این روابط نمی‌توانست دست‌آویز مناسبی برای ادامه درگیری‌های خانات قپچاق با ایلخانان باشد. به نظر می‌رسد به همین دلیل اوزبک می‌کوشید حمایت معنوی، که از ایلخانان مسلمان صورت می‌گرفت، با رسمی نمودن اسلام در سرزمینش خنثی سازد و در کشاکش‌های خود با ایلخانان از حمایت پیروان این آیین محروم نماند و یا دست‌کم دشمنی و مخالفت آنان را در اقدامات نظامی خود برضد دولتی مسلمان برنینگیزد.

۱. همدانی ۱۲۸۴/۲ و ۱۲۸۲؛ 3، Brosset, 1/Howarth, 620-622/422.

2. Brosset, 1/621-622; Allen, 1/119; Howarth, 3/404.

۳. قطبی‌الاهری، ۲۳۰؛ ابوالفداء، جزء الرابع/۲۸؛ تتوی و قزوینی، ۷/۴۳۷۷.

۴. رمزی، ۵۰۲/۱.

۵. همان، ۵۱۰/۱، Halperin, 29.

اقدام اوزبک باعث پررنگ شدن توسعه اسلام در سراسر الوس جوچی گردید، به نحوی که این توسعه کاملاً مشهود و ملموس بود.^۱ از سوی دیگر به نظر می‌رسد اوزبک با رسمی نمودن دین اسلام در قلمروش، مناسبات خود با ممالیک یعنی بزرگترین دشمن ایلخانان را نیز در نظر داشت، زیرا این وضع موجب از سرگیری و تحکیم روابط با مصر می‌شد که در دوره اسلاف غیر مسلمان اوزبک، تقریباً به سردی گراییده بود. این هدف تحقق یافت، به گونه‌ای که بار دیگر، سرای و قاهره به بهانه و دست‌آویز اشتراک مذهبی و در واقع، جهت مقابله‌ای مؤثرتر در مقابل دشمنی مشترک به یکدیگر پیوستند. در چنین شرایطی، نکته مهم این بود که اوزبک چگونه می‌توانست از اتحاد خود با ممالیک سود جوید؟ زیرا ایلخانان نیز مسلمان بودند و دیگر دست‌آویزهای مذهبی بهانه مناسبی برای پی‌جویی مطامع ارضی آنان نبود.

روابط خانان قپچاق و ایلخانان در دوره اوزبک و الجایتو (حک: ۷۰۳-۷۱۶ هـ) به آرامی سپری شد.^۲ با درگذشت الجایتو و روی کار آمدن یک ایلخان بسیار جوان و بی‌تجربه، گسستگی-ها و بی‌نظمی‌هایی که تا تسلط کامل ابوسعید (حک: ۷۱۶-۷۳۶ هـ) در امور پیش آمد و مهم‌تر از همه خطرهای خارجی که قلمرو او را تهدید می‌کرد، موجب شد تا اوزبک برای انضمام اژان و آذربایجان وارد عمل شود.^۳ در چنین شرایطی، اتحاد دوباره خانان قپچاق و ممالیک که بار دیگر، مسائل مذهبی باعث استحکام بیشتر آن شده بود، می‌توانست باعث به‌وجود آمدن مشکلات زیادی برای دولت ایلخانان شود. ابوسعید با آگاهی از این موضوع تلاش کرد تا با انتخاب راه حل مناسبی از فشار و شدت تنش‌ها بکاهد. به همین دلیل در سال ۷۲۰ هـ نمایندگان را با طرح موضوع اشتراکات مذهبی و غیره جهت صلح به قاهره فرستاد. این تدبیر نتیجه داد و ایلخانان تا پایان عمر خود، با تهاجمی از سوی ممالیک مواجه نشدند.^۴

این صلح که اشتراکات مذهبی دو دولت در کنار مسائل سیاسی در آن سهم مهمی داشت، بر معادلات سیاسی و نظامی میان ایلخانان و خانان قپچاق نیز تأثیر گذاشت و باعث بهبود وضعی ایلخانان در مقابل خانان قپچاق شد، زیرا دولت ممالیک، دیگر حاضر به همراهی اوزبک در اهداف نظامی خانان قپچاق در شمال غربی قلمرو ایلخانان نشد و ملک ناصر (حک: ۷۰۸-۷۴۰ هـ) علت صلح با ابوسعید و عدم همراهی با اوزبک را در سیاست‌های نظامی او برضد

۱. رمزی، ۱/۵۱۴.

۲. قاشانی، ۱۶۵.

۳. سمرقندی، ۶۵؛ حافظ ابرو، ۱۲۴؛ خواندمیر، جزء اول از مجلد سوم/ ۲۰۵.

۴. مقریزی، ۷۵۹/۲ و ۵۳۳-۵۳۲؛ بیانی، ج ۱، ۳۵۲.

ایلخانان، مسلمان بودن ابوسعید عنوان کرد.^۱ به این ترتیب، مسائل دینی در تلاش برای اتحاد بیشتر با ممالیک و ضربه‌زدن به ایلخانان، تقریباً با رویکرد ملک ناصر در این مقطع از روابط خانات قپچاق و مصر، کارکرد خود را از دست داد، اما در ادامه باز هم به عنوان ابزاری توسط خانات قپچاق در دشمنی با ایلخانان در دوره جانی‌بیگ مورد استفاده قرار گرفت.

جانی بیگ و نقش دین در تحقق اهداف خانات قپچاق در ارّان و آذربایجان

با درگذشت اوزبک، پسرش جانی بیگ (حک: ۷۴۳-۷۵۹هـ) به حکومت رسید. او نیز رفتار سیاسی پدرش را در مناسبات با ایلخانان پی گرفت.^۲ در زمان او با درگذشت ابوسعید (۷۳۶هـ) و درحالی‌که دولت ایلخانان عملاً از بین رفته بود، گروه‌های مختلف برای دستیابی به قدرت با یکدیگر در حال رقابت و کشمکش بودند،^۳ تا این‌که در سال ۷۴۴هـ ملک اشرف چوپانی، انوشیروان را در آذربایجان و ارّان به حکومت رساند (حک: ۷۴۴-۷۵۶هـ) و عملاً خود قدرت را در دست گرفت.^۴ این امر فرصت مناسبی در اختیار خانات قپچاق قرار داد تا بر آذربایجان دست یابند. در این دوره، علاوه بر آشفتگی‌ها و ناامنی‌های حاصل از سقوط ایلخانان، ستمگری‌های اشرف نیز بر وخامت اوضاع و نارضایتی بیشتر مردم قلمروش می‌افزود. در نتیجه، ساکنان بسیاری از نواحی تحت امر او، مانند تبریز، سراب، اردبیل، بیلقان، بردعه و نخجوان به متصرفات قپچاق مهاجرت کردند. در این میان، شخصیت‌هایی برجسته دینی نیز به دلیل اعمال ظالمانه اشرف، ارّان و آذربایجان را ترک کردند.^۵ خانات قپچاق در دوره جانی بیگ، مانند زمان پدرش اوزبک، یکی از مراکز مهم دین اسلام به شمار می‌رفت، زیرا او نیز به نشر هر چه بیشتر اسلام توجهی خاص داشت و از علما دینی حمایت می‌کرد. همین موضوع باعث شده بود تا برخی از بزرگان دین اسلام از بلاد و ممالک مختلف اسلامی به سرای روند.^۶ یکی از این علما، قاضی محی‌الدین اردبیلی بود که با حضور در دربار جانی بیگ، او را از وضع آشفتگی و نابسامان مردم

۱. مقریزی، ۵۳۲/۱-۵۳۳.

۲. نطنزی، ۸۳.

۳. اقبال، ۳۵۶؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۲.

۴. قطبی‌اهری، ۲۳۸.

۵. قطبی‌اهری، ۲۳۸؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۲۵۱؛ نبئی، ۲۵-۲۴؛ تتوی و قزوینی، ۴۵۴/۷.

۶. تتوی و قزوینی، ۳۸۹۲/۶.

از آن و آذربایجان مطلع نمود و از او خواست تا با لشکرکشی به این مناطق، مردم را از شر اشرف چوپانی رها نماید.^۱

جانی بیگ، این فرصت را موقعیت مناسبی، جهت رسیدن به اهدافی می دانست که از بدو تأسیس خانات قپچاق، حاکمان این الوس به دنبال آن بودند. علاوه بر نارضایی مردم از اشرف چوپانی و ستم‌های او، جانی بیگ به عنوان حاکمی مسلمان و معتقد، جایگاه خاصی در میان مردم داشت و برای این اقدام یعنی رهایی مسلمانان از جور حاکم ظالم نیز از حمایت یک عالم بلندپایه مذهبی سود می برد و این امر به لشکرکشی وی نواحی شمال غربی ایران (یعنی از آن و آذربایجان) مشروعیت می بخشید. از این نظر، تقریباً حمله جانی بیگ با حمله برکا به قلمرو ایلخانان شباهت‌هایی داشت، زیرا در هر دو این حملات، یکی از بهانه‌های مهم و اصلی خان‌های قپچاق، رفتار نامناسب و ظالمانه حاکمان ایران با مسلمانان بود؛ با این تفاوت که برکا در مقابل هلاکوی بودایی، به عنوان یک مسلمان خود را به جنگ با ایلخان و گرفتن انتقام مسلمانان از او محق دانست؛ اما حمله جانی بیگ به متصرفات اشرف چوپانی مسلمان، با حمایت یک عالم بلندپایه مذهبی مشروعیت یافت. به هر روی هم برکا و هم جانی بیگ، تصرف مناطق شمال غربی ایلخانان را جزو اهداف اصلی خود قرار داده بودند.

جانی بیگ در سال ۷۵۸هـ به سوی آذربایجان حرکت کرد^۲ و ملک اشرف که مشروعیت و محبوبیتی در میان مردم نداشت، در مقابله با نیروهای جانی بیگ شکست خورده به قتل رسید.^۳ جانی بیگ با ورود به آذربایجان مورد استقبال مردم قرار گرفت و این پیروزی، باعث تسلط خانات قپچاق بر آذربایجان شد.^۴ مدت تسلط خانات قپچاق بر اران و آذربایجان کوتاه بود،^۵ زیرا با مرگ جانی بیگ و حکومت کوتاه و مستعجل محمد بردی بیگ (حک: ۷۵۹-۷۶۱هـ)، خانات قپچاق، گرفتار آشفتگی و نابسامانی شد و این ضعف و تزلزل به همراه رقابت‌ها و

۱. خواندمیر، جزء اول از مجلد سوم / ۷۵؛ قطبی‌اهری، ۲۴۰؛ میرخواند، ۵/۵۶۷.

۲. همانجا.

۳. میرخواند، ۵/ ۲۳۴؛ خواندمیر، جزء اول از مجلد سوم / ۲۳۷؛ حافظ ابرو، ۲۳۴.

۴. خواندمیر، جزء اول از مجلد سوم / ۲۳۷؛ حافظ ابرو، ۲۳۶.

۵. حافظ ابرو، ۲۳۶.

جنگ‌های داخلی در نهایت باعث تجزیه خانات قپچاق و سپس سقوط این خان‌نشین در سال ۸۴۲ هـ. ش^۱.

نتیجه

با استقرار ایلخانان در مناطق جنوبی خانات قپچاق به‌زودی تنش‌ها و اختلافات چندی میان دو دولت به وجود آمد که تا پایان عمر دو حکومت ادامه یافت. برکا برای آغاز درگیری با هلاکو که نخستین جنگ درون‌خاندانی مغولان به شمار می‌رفت، در کنار سایر عوامل به صورت پرنرنگی از اختلاف‌های دینی نیز بهره گرفت. علت تمسک برکا به مسائل دینی از سیاست خارجی او در کسب مشروعیت در میان مسلمانان که جمعیت قابل‌ملاحظه قلمرو مغولانی را شامل می‌شدند و نزدیکی بیشتر با ممالیک که دشمن عمده ایلخانان بود، ناشی می‌شد. پس از این‌که برکا جهت آغاز درگیری‌های سیاسی خود با ایلخانان از بهانه‌های دینی نیز استفاده کرد، دین و مسائل مربوط به آن نقشی مهمی در مناسبات خانات قپچاق و ایلخانان و نیز ممالیک مصر ایفا کرد. خان‌های مسلمان دشت قپچاق یا از مسائل دینی برای نزدیکی بیشتر به ممالیک که مقتدرترین دشمن ایلخانان بود و نیز برانگیختن احساسات مذهبی مسلمانان استفاده می‌کردند و یا می‌کوشیدند با استفاده از اختلاف مذهبی، بین ساکنان قلمرو ایلخانان و حاکمان این دولت به اهداف خود نایل آیند. به عنوان نمونه، تلاش تغتو در جهت استفاده از موقعیت آشفته گرجستان و نارضایی داوود هفتم از تعصبات مفرط مذهبی غازان خان و امیر نوروز از این جمله است.

گرچه، خان‌های دشت قپچاق در دستیابی به اهداف خود در درجه اول از ابزار نظامی - سیاسی بهره می‌گرفتند، اما بهره‌جویی از اختلافات دینی نیز یکی از ابزارهای قابل‌ملاحظه آنان در ارتباط با ایلخانان بود. به عنوان نمونه اوزبک کوشید تا در پی رسمی‌شدن اسلام در ایران، این دین را در خانات قپچاق نیز رسمی نماید. با این‌که نمی‌توان علاقه او را به این آیین نادیده گرفت، اما نباید فراموش کرد که اوزبک با این کار در پی تحقق اهداف سیاسی خود نیز بود. در تایید این سخن می‌توان یادآور شد که اوزبک به محض رسمی‌نمودن دین اسلام، مراتب را به اطلاع متحد خود، یعنی دولت ممالیک نیز رساند تا این دولت را در اتحاد با خود ثابت قدم‌تر نماید و با وجود اشتراک مذهبی با ایلخانان، باز هم برای رسیدن به مطامع ارضی خود به تنش

۱. ساندرز، ۱۶۱ - ۱۶۰.

و جنگ با این دولت ادامه داد. در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که صرف‌نظر از علاقه و اعتقاد برخی از خان‌های دشت قپچاق به اسلام به نظر می‌رسد تمسک آنان به اسلام وسیله‌ای برای دستیابی آنان به اهداف سیاسی و نزدیک شدن به ممالیک به عنوان مهم‌ترین دشمن ایلخانان بوده است.

کتابشناسی

- ابن‌دقماق، صرم‌الدین ابراهیم، *نزهة الانام فی تاریخ الاسلام*، دراسة و التحقیق سمیر طّارة، بیروت، مکتبة العذبة، ۱۴۲۰هـ.
- ابن‌کثیر، ابوالفداء اسماعیل، *البدایة و النهایة فی التاریخ*، جزء‌الثالث‌عشر، دمشق، مطبعة‌السعادة، ۱۳۵۱هـ.
- ابن‌عبدالظاهر، محی‌الدین، *الروض‌الزاهر فی سیرة الملک‌الظاهر*، محقق عبدالعزیز الخویطر، ریاض، بی‌نا، ۱۳۹۶ق.
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، *المختصر فی اخبار‌البشر*، مجلد‌الرابع، بیروت، دار‌المعرفة للطباعة والنشر، بی‌تا.
- اقبال، عباس، *تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت*، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- امیراحمدیان، بهرام، *جغرافیای کامل قفقاز*، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۱.
- بارتولد، و. واسیلی، *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۷۶ش.
- بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵ش.
- تتوی، قاضی احمد، قزوینی، آصف‌خان، *تاریخ‌الفی*، ج ۶، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ش.
- جوزجانی، منهج سراج، *طبقات ناصری*، ج ۲، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک، *تاریخ جهانگشای*، جلد‌های اول و سوم، تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، بریل، ۱۳۲۹ق.

- حافظ ابرو، نورالله بن عبدالله بن لطف‌الله، *ذیل جامع‌التواریخ رشیدی*، به اهتمام خانابا بیانی، تهران، چاپ تابان، ۱۳۵۰ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، *حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، جزء اول از مجلد سوم، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۳ش.
- رانسیمان، استیون، *تاریخ جنگ‌های صلیبی*، جلد سوم، ترجمه منوچهر کاشف، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش.
- رشیدوو، پی‌نن، *سقوط بغداد و حکمرانی مغولان در عراق*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.
- رمزی، م. م.، *تلفیق‌الخبار و تلفیح‌الآثار فی وقایع قزان و ملوک‌التتار*، المجلد الاول، اورنبرگ، المطبعة الکریمیة و الحسینیة، ۱۹۰۸م.
- ساندرز، ج. ج.، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ش.
- عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین، *مطلع سعیدین و مجمع بحرین*، به‌اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع‌الانساب*، مصحح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *تاریخ‌الجایتو*، به‌اهتمام مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ش.
- قلقشندی، ابی‌العباس احمد بن علی، *صبح‌الاعشی فی صناعة‌الانشاء*، الجزء الرابع، القاهرة، المؤسسة المصریة لتالیف و الترجمة و الطباعة و النشر، بی‌تا.
- القطبی‌الاهری، ابوبکر، «تاریخ شیخ اویس»، تصحیح عبدالرسول خیراندیش، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، سال هفتم، شماره ۱۱ و ۱۰، ۹، تیر، مرداد و شهریور، ۱۳۸۳ش.
- گروسه، رنه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳ش.
- لین، جورج، *ایران در اوایل عهد ایلخانان (رسانس ایران)*، ترجمه سید ابوالفضل رضوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹ش.
- مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر، *نزهة‌القلوب*، به کوشش محمود دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶ش.
- مقریزی، احمد بن علی، *السلوک لمعرفة دول‌الملوک*، صحح و وضع حواشیه محمد مصطفی زیاده، جزء اول، القاهرة، مطبعة لجنة التالیف و الترجمة و النشر، ۱۹۵۷م.
- مورگان، دیوید، *مغول‌ها*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱ش.

